

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۲۴ می ۲۰۱۳

دو کیشوت های «مانویست»،

بیماران روانی با لاطائلات «مانویستی»

(۱۰)

«مانویست های» فراری و کینه توزی نسبت به جنبش انقلابی افغانستان

ما وقتی از طریق وب سایت «شورش» با «مانویست های افغانستان» آشنا شدیم و این آشنائی را با یکی از اعضای سابقه دار جنبش در میان گذاشتیم، او با صراحت لهجه، آنان را «بنجل های چپ» خواند. ما ضمن انتقاد، اهانت او را به این جمع، غیر انقلابی دانستیم و به او توضیح دادیم، در روزگاری که روشنفکران کشور یا در خدمت اشغال قرار گرفته اند، یا لب های شان را بخیه زده و بر جنایات اشغالگران، دولت پوشالی و طالبان چشم های شان را می بندند و عده ای خون خلق ما را در این قصر و آن قصر حراج می کنند، هر صدائی که در دفاع از مردم و ضد اشغال بلند شود، باید تقویت گردد. اما این رفیق روزگاری دیده، کماکان بر نظرش در مورد «مانویست ها» تأکید می کرد و با ادامه بحث اعلام کرد که اینان خسک های خزیده در جنبش انقلابی هستند و جز کینه توزی با جنبش انقلابی، هیچ افتخار مبارزاتی دیگری در عمر سیاسی شان ندارند؛ همکاری با اینان، توهین و تحقیر به جنبش انقلابی است. ما ضمن احترام به نظر این رفیق، خواستیم به مثابه سازمانی که در میان توده ها حضور داریم، «شورش» را با سهم گیری فعالانه و انقلابی به شورش واقعی تبدیل کنیم. از این رو با ارسال مطالب همکاری خود را با آنان آغاز کردیم، ولی به زودی متوجه شدیم که با یک جمع متکبر، خودخواه و کینه توزی روبه رو هستیم که «با آتش کم، دود زیاد بالا می کنند» و ناگزیر همکاری خود را با آنان قطع کردیم، ولی وقتاً فوقتاً اسناد سازمان را برای بلند بردن سطح آگاهی شان به آنان می فرستادیم که به اعتراف خود شان بسا از مطالب آن برای شان قابل استفاده بوده و از آن «لذت» برده اند.

«مانویست ها» که تا چندی پیش از خواندن اعلامیه های ما «لذت» می بردند و می گفتند که «آنها رفقای خوب اند و گام های مثبتی را برداشته اند» یکباره با «سازمان کارگران افغانستان» سر جنبانند که «سازمان انقلابی» «چاکر امپریالیسم و ارتجاع» است و با کینه توزی اتهاماتی را در مورد ما قطار کردند: «دشمنان مارکسیزم، رویزیونیست، بی شرم، وضعیت مضحک داشتن»، «دانشمندان»، «دارای اغراض بورژوائی»، این سازمان در حالیکه حتی از نظر سواد

سیاسی و معلومات در حدی نیست که «سازمان» به مفهوم یک تشکل واقعاً طبقاتی (ولی بورژوازی) باشد، جسارت های خنده آور، سبک ساختن تشکل های انقلابی، قلمفرسائی بیهوده، تریبه دیده های دبستان اینجوائی سازمان رهائی و سپس آموزشگاه «انجوبی رسانه ای»، یک مشت بیهوده گوئی، بیسوادی رقت انگیز خود را «گزارش» دادن، مشکل بیسوادی سیاسی - تاریخی داشتن، با این گونه بیهوده گوئی ها خود را مسخره ساختن، رهبران سازمان انقلابی افغانستان قبل از آنکه سواد شانرا تکمیل کنند و یا با مارکسیزم آشنائی حاصل نمایند، سازمان ساخته اند، نوابغ سازمان انقلابی افغانستان، این ها مطالبی اند که فقط آنهائیکه در غار کوه با اصحاب کحف در خواب بوده از آن بی خبر می باشند، دست زدن به مغطه کاری، تقلید میمون وار از سیاست بازان بورژوائی، اپورتونیزم حیلہ گر تر و محیلانه تر، خود را به مضحکه رقت آوری مبدل کردن، رهبران فیلسوف سازمان انقلابی افغانستان، حضرات، سر در گریبان بردن، به ریش سازمان تان خندیدن، بیچاره ها، به بستر حل و عقد خزیدن، نیرنگ های «مسلکی»، چوری و چله تبدیل کردن، استفراغ رهائی، تفاله رهائی، استعداد خارق العاده نویسنده در نفهمیدن ابتدائی ترین مطالب، هراس نداشتن از اینکه افکارش در محراق پوزخند تمسخر آمیز خواننده قرار بگیرد، گستاخ، سمارق ناسیونالیزم خوانین و ملاکین ملیت پشتون، شوئیونیزم ارتجاعی، با حقارت سر بر آستان فتودالهای ملیت پشتون سایدن، حیلہ گری» و... با وجود این اتهامات، دشنام، فحش، توهین و تحقیر، «مائویست ها» برخورد شان را «نجیبانه» و «متمدنانه» می دانند و می نویسند: «مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک بین ما کمونیست ها {و} سازمان رهائی {انقلابی} افغانستان چارچوب برخورد نجیبانه و متمدنانه را نشکستاده و سر را به فحاشی و لچکی ای که از ضعف منطق و فقر برهان بر می خیزد، نکشاند.»

ولی، بعد از آنکه این آرنولدهای «مائویست» مورد انتقاد ما قرار گرفتند، یکبارہ فیگور گرفتند و «چارچوب برخورد نجیبانه و متمدنانه» را شکستند و «سر را به فحاشی و لچکی ای که از ضعف منطق و فقر برهان بر می خیزد» کشاندند. آنان هر چه دشنام و فحش در چنته اخلاق «مائویستی» داشتند، نثار ما کردند و ثابت ساختند که نه «نجیب» هستند و نه هم «متمدن» و «لچک» هائی هستند که ضعف منطق و فقر برهان به آنان اجازه نمی دهد تا انتقادات ما را رد یا پاسخ بگویند و ناگزیر دهن های شان را با فحش آلوده می سازند.

اینان نوشته چند فصله تحت عنوان «سازمان انقلابی افغانستان» را بشناسیم، «مارکسیست یا رویونیست؟!» نشر و در آن تلاش کرده اند تا رخ «فیلسوفانه» خود را به نمایش بگذارند و برای تشریح موضوعات خرد، به خاطر این که ما را «بی سواد» ثابت بسازند، به توضیحات کسل کننده ای پناه برده اند. ما چنانچه در بخش نخست نوشتیم، نه خود را «فیلسوف» می دانیم، نه هم «نابغه» و خطور این دو به طور تصادفی در مغز ما، بر شقیقه های تک تک ما عرق سرد جاری خواهد کرد. ولی باید بگوئیم که در حدی از سواد سیاسی قرار داریم که داوطلبانه راه مبارزه انقلابی را در پیش گرفته ایم و از آموزگار ما مائوتسه دون آموخته ایم که او چگونه «هر روز به مطالعه می پردازد ولی باز هم احساس رضایت نمی کند. او معمولاً می گوید که این و یا آن موضوع را نمی فهمد و نیاز به مطالعه دارد.» («از مائوتسه دون بیاموزیم» جلد اول منتخب آثار چوئن لای) و همین گونه از رهبر بزرگ پرولتاریا کارل مارکس می آموزیم که «علم، گذرگاه سلطنتی نیست و فقط آنانی می توانند به قلل پر تلاعلوی آن دست یابند که از خسته کردن خود در کوره راه های سنگلاخی نهراسند.» (سرمایه، جلد اول) لذا، هراسی نداریم که در این کوره راه سنگلاخی بیفتیم، باز بیفتیم و باز برخیزیم و بالاخره به قلل پر تلاعلوی آن دست یابیم. هنوز ما در پیچ اول این کوره راه سنگلاخی قرار داریم و تا رسیدن به قلل پر تلاعلو، فرسنگ ها فاصله داریم و عهد کرده ایم که روزی به آنجا برسیم و رسیدنی هستیم و در این میان منطقاً با «طعنه» و «پیغور» افرادی روبه رو می شویم که به نادرست خود را «قلل پر تلاعلوی علم» فکر می کنند!

در این بخش، تنها به موضوعاتی تماس می‌گیریم که در بخش اول به حیث «مخرج مشترک» مورد بحث قرار نگرفته است. از اینرو از فصل اول این چرندنامه آغاز می‌کنیم. در شروع این فصل می‌خوانیم: «فقط با انتقاد اصولی کمونیستی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان رهائی و همچنین از گذشته خود، این جدائی می‌توانست سرآغاز «تعهد مجدد» به جنبش پرولتری افغانستان و جهان به حساب رود.»

این «دیگه» چشم پارگی به توان شش «فراری»ها است! اینان آمده اند تا «تعهد مجدد» ما را محک بزنند! واقعاً که دردناک است! آنانی که با «جواسیس» و خدمتگذاران «نید» و «سی آی ای» در یک بستر لمیده بودند و با تبدیل کردن «چله و چوری» «پارانه» شان برای مدتی گسسته بود، دوباره چله و چوری پوشیده با آهنگ «آستا برو»، آهسته آهسته در بستر مشترک قبلی می‌لوند؛ از «انتقاد اصولی کمونیستی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی» برای دیگران حرف می‌زنند!! اینان که تا دیروز به حیث «تماشاچیان گنگ» (اعلام جدائی از حزب کمونیست (مائویست افغانستان) در خدمت «قهرمانان بازسازی پروژه های امپریالیستی» قرار داشتند و بعد به خاطر سهم کمتر از این «پروژه ها» خفه شدند، و اینک دوباره به پای آنان سر می‌سایند، به دیگران «تعهد مجدد» می‌آموزانند!! ما به ایشان می‌گوئیم، اول خودتان شهادت کنید از بستر «نید» و «سی آی ای» و «مجددی» و «پیر سید احمد کیلانی» بیرون بیایید، بعد به حیث انسان هائی دارای افکار ملی، البته نه کمونیستی، حتماً به حرف های تان گوش داده خواهد شد، در غیر آن به حیث خدمه «قهرمانان پروژه های بازسازی استعمارگران و امپریالیست ها» باقی می‌مانید و خود می‌دانید که در انقلاب دموکراتیک نوین، با آنانی که در خدمت امپریالیزم قرار دارند، چگونه برخورد می‌شود.

اینان که با حمایت از «قهرمانان پروژه های بازسازی امپریالیست ها» در خدمت امپریالیست ها قرار دارند، به اندازه ای وقیح هستند که با تمام این پوسیدگی از «قهرمانان خلق» نیز حرف می‌زنند: «بنا بر این آنهایی که برای رهائی خلق مبارزه می‌کنند در این رابطه دو وظیفه حراست گرانه دارند؛ نخست اینکه نگذارند قهرمانان خلق را امپریالیزم و نوکرائش از خلق بگیرند، ثانیاً؛ اینکه نگذارند اپورتونیست ها و رویونیست ها قهرمانان طبقات دیگر را بجای قهرمانان خلق بنشانند.» «در اینجا ما نمونه دیگری از نفی تعلق طبقاتی شخصیت، به واسطه این سازمان را به گفتگو می‌گیریم. در یکی از نوشته های سازمان انقلابی که بتاريخ ۱۷ میزان سال ۱۳۸۷ نوشته شده، و "اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل" نام دارد مراجعه میکنیم. در این نوشته چنین میخوانیم: «تاریخ جهان، انقلابیون بی شماری به خود دیده که با رزمیدن در برابر دژ استبداد سر به پای سدر اندیشه نهاده و بر بلندای تاریخ جاودانه گشته اند. قامت بلند مبارزان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران و پیشوایان آزادیخواهی که هر يك بر کاروان تپنده زمان بیرق برافراشته اند، دریای بیکران خلق ها را چنان هدایت نموده که یا پا به ساحل گذاشته یا چون بخشی از دریا در دل طوفان آرمیده اند. سپارتاکوس، حلاج، بولیوار، ژاندارک، ویکتورخارا، محمودی، غبار، بابک، لویز میشل، عبدالرحمان کبریت (بلشویک)، ناظم حکمت، برشت، زویا، ملالی میوندی و دیگران از آنانی بوده اند که با شمشیر، قلم و زبان در راه آزادی انسان رزمیده اند. "... باتمام احترام به نویسنده این مقاله خدمت شان باید عرض کنیم که این پیکره بلادرنگ مقالات "روز جشن استقلال متعلمین مدارس متوسطه" را بیاد آدم می‌آورد. وقتی به محتوای مقاله دقت میکنیم بلادرنگ به استعداد خارق العاده نویسنده در فهمیدن ابتدائی ترین مطالب مرحبا میگویم {می‌گوئیم}. نویسنده از این هیچ هراسی ندارد که افکارش در محراق پوزخند تمسخرآمیز خواننده قرار بگیرد و همین گستاخی است که او میتواند "ملالی میوندی" و "ژاندارک" را با سپارتاکوس (سپارتاکوس) در یک ردیف قرار دهد و هر دو را همسان "انقلابیون" و مبارزانی بخوانند که "با رزمیدن در برابر دژ استبداد سر به پای سدر اندیشه نهاده و بر بلندای تاریخ جاودانه گشته اند!"

دیده می‌شود که «مائویست های» بدل، برداشت نادرستی از خلق دارند و آن را با طبقه کارگر خلط می‌کنند. باید به آنان گفت که وقتی از خلق صحبت می‌شود، منظور تنها پرولتاریا نیست (که آن را فقط به «قهرمانان استثمار شوندهگان

و غیر استنثار شوندگان» (تحدید می کنید) بلکه در حال حاضر طبقات پرولتاریا، دهقان و خرده بورژوا در کشورهای نظیر کشور ما جزئی از خلق به شمار می روند. اگر خلاصه کنیم باید بگوئیم که هدف از قهرمانان خلق، قهرمانان استنثار شوندگان به اضافه قهرمانان استقلال طلبان می باشد. هر کسی که چه ضد استنثار و چه هم ضد استنثار بخشی از مبارزه را هدایت کرده باشد، قهرمان خلق به شمار می رود. سپارتاکوس، حلاج، بولیوار، ژاندارک، ویکتور خارا، محمودی، غبار، بابک، لویز میشل، عبدالرحمن کیریت (بلشویک)، ناظم حکمت، برشت، زویا، ملالی میوند و... از جمله کسانی هستند که با علیه استنثار رزمیده اند و یا هم ضد استنثار، لذا قهرمانان خلق به شمار می روند. (البته به «مانویست ها» باید خاطر نشان سازیم که لومومبا را به نادرست در جمع زنان قید کرده اند، زیرا پاتریس لومومبا، مرد بود نه زن)!

به نظر ما رزمیدن در راه آزادی انسان، شامل رزمیدن علیه استعمار و استنثار می شود. این تنها تروتسکیست ها هستند که به بهانه های گوناگون، تنها از مبارزه علیه استنثار، آنهم به سطح جهانی صحبت می کنند. باری «شبه تروتسکیست های وطنی» به همین منظور بر «سازمان انقلابی» تاختند و شعار ما مبنی بر «مبارزه برای استقلال، وظیفه مبرم چپ انقلابی است» را به سخره گرفتند. اکنون «مانویست ها» قدم بر قدم آنان گذاشته، فقط از «قهرمانان استنثار شوندگان و غیر استنثار شوندگان» صحبت می کنند که خود نفی مبارزه استقلال طلبانه و تبلیغ انقیاد طلبی است.

«مانویست ها» به خوبی می دانند که بحث ما در مورد «قهرمانان خلق» درست و منطقی است، ولی درد ایشان جای دیگری نهفته است. اینان با دیدن نام «ملالی میوندی» پت می کشند و هیچ شرم نمی کنند که با فرشته حضرتی عروسک شورای نظار همونوا شوند، لذا می نویسند: «آیا برای این سازمان تفاوتی میان قهرمانان استنثار شوندگان و غیر استنثار شوندگان وجود دارد؟ نه. خود مقایسه کنید! ملالی سراینده لندی و عبدالرحمن محمودی فقید! ملالی و برتولت برشت! ملالی و ناظم حکمت! ملالی و غلام محمد غبار مورخ بزرگ افغانستان! چه چیزی ملالی میوندی با عبدالرحمن محمودی فقید و غبار مورخ! مؤرخ! خردمند کشور قابل مقایسه است؟»

«مانویست ها» با تمام خودنمایی «فیلسوفانه»، به دیالکتیک باور ندارند. اینان برتولت برشت جامعه المان را می خواهند با ملالی میوند جامعه فیودالی افغانستان مقایسه کنند و از این که ملالی میوند مثل برتولت برشت نبوده، لذا اعلام می کنند که او قهرمان خلق افغانستان بوده نمی تواند. اینان می خواهند ملالی میوند را با ناظم حکمت جامعه ترکیه به مقایسه بگیرند و از این که ملالی میوند نمی توانسته مثل ناظم حکمت شعرهای خوب ضد استعمار و استنثار بسراید، پس قهرمان خلق ما بوده نمی تواند. اینان باید بدانند که افغانستان و المان دو کشور مختلف و متفاوت هستند، و منطقاً قهرمانان هر کشور محصول شرایط زیست همان کشور اند که هر کدام نقش به خصوص خود را در شرایط معین زمانی ایفاء می کنند. اگر از این نوع بررسی فاصله بگیریم، در افغانستانی که علیه امپراتوری های گوناگون به مصاف مبارزه رفته است، به سختی می توان قهرمانانی از نوع سپارتاکوس و چه گوارا و لویز میشل و... سراغ کرد، پس به حکم «مانویست ها» با کشوری روبه رو هستیم که با تأسف خلق آن قهرمان نیست تا قهرمانان خلق زاده شوند!!!

جالب است که عقده ضد ملالی میوندی نزد «مانویست ها» به اندازه ای قوی است که حاضر هستند دست به تحریف تاریخ بزنند: «... آنچه ثابت است اینست که زن در جامعه فیودالی در نیمه دوم قرن نوزدهم افغانستان بطور عام و کندهار و هلمند بطور خاص اجازه نداشتند که از منزل خارج شوند. و چنین اجازه ای را حتی تا امروز در حوض مدد، ناگان، میوند، زمیندور لوی مانده، شورکین، قلعه گز، نوزاد و... غیره ندارند. مضاف بر این سیه روزی ایکه زنان کشور ما در سراسر کشور دارند این حقیقت را به هیچ صورتی نمی توان پنهان کرد که در نیمه دوم قرن ۱۹ زنان

آنچنان در چار دیواری منزل محصور بودند که به مشکل می توانستند فرق بین استعمار، تجاوز و اشغالگری را درک کنند و به اجبار انسان در زمان استعمار در دفاع از وطن، آزادی و حراست از توأمیت ارضی خود آگاه شوند...»

غبار، مؤرخ فرزانه کشور ما می نویسد: «در این جنگ مشهور که پشت حکومت انگلیس را در هند به لرزه درآورد زنان افغانی هم شرکت کرده بودند.» که با این، توضیح می دهد که زنان افغان «فرق بین استعمار، تجاوز و اشغالگری را درک» می کردند. حال بر «ماتویست ها» است که خط بینی کشیده و اعلام کنند که تحریف کنندگان بد تاریخ کشور هستند و اگر چنین نمی کنند، ناچار باید غبار را تحریف کننده تاریخ بخوانند. (از «ماتویست ها» بعید هم نیست، به زودی به خاطر عقده ضد ملالی و در مجموع خلق پشتون، غبار را تحریف کننده تاریخ اعلام خواهند کرد!) اما اگر قرار باشد از رهگذر طبقاتی به افراد فوق الذکر نظری ببندیم، آیا پرسیده می توانیم که «ماتویست ها»، میرغلام محمد غبار را نماینده کدام طبقه می دانند؟ وقتی غبار از رهبران درجه یک «حزب وطن» از دموکراسی صحبت می کند، آیا «ماتویست ها» گفته می توانند که منظور او از دموکراسی چیست، دموکراسی بورژوائی یا دموکراسی پرولتری؟ و وقتی می نویسند که «چه چیزی ملالی میوندی با... غبار مورخ/مؤرخ/خردمند کشور قابل مقایسه است؟» آیا پرسیده می توانیم که بر اساس این که «در جامعه طبقاتی هر فرد به مثابه عضوی از یک طبقه معین زندگی می کند و هیچ فکر و اندیشه ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد.» (درباره پراتیک، ماتوتسه دون) مرحوم غبار، فکر و اندیشه کدام طبقه را انعکاس می داد و همین گونه ملالی میوند؟ آیا شرافتمندانه و صادقانه است که از این میان فقط «ملالی میوندی» را انعکاس دهنده فکر و اندیشه «خوانین و فئودالان پشتون» بخوانیم، و غبار را انعکاس دهنده فکر و اندیشه پرولتری؟

و چرا نباید «ژاندارک» را که به وسیله استعمار انگلیس زنده در آتش سوخت، قهرمان مبارزه علیه استعمار انگلیسی نخواند؟ آیا شرافتمندانه است که مبارزه ژاندارک را فقط به این خاطر که به وسیله «حزب کمونیست» رهبری نشده است، در خدمت استعمارگران خواند و خود او را قهرمان مردم در مبارزه علیه انگلیس نخواند؟ همین گونه، برای لحظه ای فرض می کنیم که کسی به نام ملالی میوند وجود فزینی نداشته و تنها اسطوره مبارزه خلق علیه استعمار انگلیسی بوده است. چرا باید او را به خاطر این که فریادش به وسیله پرولتاریا و حزب او سازماندهی نشده است، مرتجع خواند؟ مگر بررسی دیالکتیکی تاریخ همین است؟؟! مگر این بررسی بر پایه های ماتریالیزم تاریخی استوار است؟؟ اگر بررسی دیالکتیکی تاریخ را به فراموشی بسپاریم و بررسی های خود را بر بنیاد ماتریالیزم تاریخی به پیش ببریم، به هیچ صورت حق نداریم از «سپارتاکوس» نیز به دفاع برخیزیم، زیرا او نماینده طبقه برده ها بود، نه پرولتاریا؛ نماینده طبقه ای به شدت ارتجاعی نسبت به پرولتاریا.

وقتی می نویسید که «او (اسپارتاکوس) شکست خورد و بررسی علمی-تاریخی نیز تصدیق میکند که شکست او حتمی بود، زیرا دنیای بدون برده از آن زمان هزاران سال فاصله داشت و بدون یک حزب کمونیست هرگز نمیتوان به جنگ طبقات رفت و جهان بدون استثمارگر و استثمارشونده را به وجودآورد.» پس بر اساس حکم تان باید به اسپارتاکوس فریاد بزنیم: حیف زندگی و مبارزه ات! چرا منتظر نماندی تا «ماتویست های شورشی» پس از تناول یک پیزای فامیلی و پرتاب یک آروغ «ماتویستی»، «حزب کمونیست واقعی» را ایجاد می کردند و بعد می آمدی زیر بیرق این «شورشی»ها به «نبرد خلق» آغاز می کردی تا امروز «جهان بدون استثمارگر و استثمارشونده» می داشتیم!!

اما چه کنیم، حرکت تکاملی تاریخ به دل «شورشی ها» به پیش نمی رود. بررسی دیالکتیکی تاریخ نشان می دهد که مبارزه انسان ها برای رهائی از جور و ستم طبقاتی، استعمار و استثمار، تاریخ طولانی دارد و نتیجه مبارزه جوامع مختلف طبقاتی بوده است. هر گامی که برای این مبارزه گذاشته شده است، حرکتی به پیش همان زمان محسوب می شود. اگر ملالی میوند را امروز در جمله قهرمانان خلق به حساب می آوریم، اعتراض او به استعمار است؛ چیزی

که امروز شدیدتر نسبت به گذشته شاهد آن هستیم. در کشوری که چکمه های خونین استعمار به شمول امپریالیزم انگلیس، مام میهن را لگدمال می کند، ما باید قهرمانانی را که علیه استعمار رزمیده اند و فریاد شده اند، زنده نگه داریم، به خصوص اگر در این میان با قهرمانان زن روبه رو می شویم، وظیفه انقلابی ماست که با در نظر داشت برخورد هیستریک و جنایتبار امروز امپریالیست ها و فاشیست های دینی به شمول جهادی ها و طالبان نسبت به زنان، آنان را به حیث سمبول های استقلال و آزادی تبلیغ کنیم.

«مائویست ها» احتمالاً این را به خوبی می دانند، ولی چون به بیماری مزمن تعصب مبتلا اند، لذا از مدتها به این طرف علیه «ستمگری پشتون ها» اعلام جهاد کرده اند، که در این میان باید ملالی میوند را نیز هدف قرار می دادند، و به این خاطر می نویسند: «هنوز موثق نیست که ملالی میوندی وجود خارجی و عینی داشته یا نه؟ اینکه چند لندی ضد تجاوز بیگانه تحت تاثیر {تأثیر} عبدالحی حبیبی در صحنه اکادمیک و گل محمد مومند در عرصه سیاست به این نام که گویا زنی از میوند بوده، نسبت داده میشود موضوعی است که تحقیقات آینده حتما صحت و سقم آنرا تثبیت خواهد کرد.»

باز هم برای لحظه ای فرض می کنیم که «ملالی میوندی» وجود فزیکتی نداشته و اسطوره ای است که علیه استعمار و استعمارگران از طرف این یا آن، خلق شده است. آیا «مائویست ها» گفته می توانند که این اسطوره یک اسطوره انقلابی است یا ضد انقلابی؟ آیا کمونیست ها باید این اسطوره ضد استعمار را در شرایط کنونی تبلیغ کنند یا خیر؟ آیا این اسطوره در ادبیات انقلابی و چپ باید جای داشته باشد یا نه؟ «مائویست ها» شاید با ما هم نظر باشند، ولی چنانچه گفتیم، بیماری حاد و مزمن تعصب، آنان را به یاوه گوئی می کشاند.

«مائویست ها» وقتی با ما هستند، بر ملالی میوند خشمگین می شوند، ولی وقتی با دیگران هستند، باور دارند که ملالی میوند وجود فزیکتی داشته و لندی آن نیز جزئی از ادبیات انقلابی ضد استعمار است و این را با اطمینان به «احزاب کمونیست»، «کمونیست های رزمجو» و «کارگران انقلابی» گزارش می کنند. «شورشی ها» در باره نشستی که در آن «احزاب کمونیست انقلابی» و «کمونیست های رزمجو» حضور دارند و از «کارگران» و «متحدین انقلابی پرولتری» صحبت می شود، می نویسند که در این نشست «آنچه بیشتر از هر چیز دیگر جلب توجه می کرد شرکت مبارزین و کمونیست های انقلابی از کشورهای مانند فلپین، هند، نیپال، اندونیزیا، سریلانکا، مالیزیا، بنگله دیش، ایتوپیا، انگلستان، آلمان، بلجیم، هالند، فرانسه، افغانستان، ترکیه و چین بودند»، «فرار انگلیس ها در میوند و ترجمه این لندی: که به میوند کی شهید نشوی - خدایو لالیه بی ننگی ته دی ساتینه برای دختران جوان اروپائی خیلی هیجان انگیز بود.» (در اروپا چه می گذرد؟ کمیته همبستگی با خلق افغانستان - سایت شورش)

آیا «شورشی ها» گفته می توانند که چرا این لندی را که «ساخته و پرداخته عبدالحی حبیبی» است در نشستی استفاده کرده اند که در آن کمونیست ها حضور دارند؟ از دو حالت بیرون نیست: یا «ملالی میوندی» و لندی آن نماد مبارزه خلق ما علیه استعمارگران است و اینان تلاش کرده اند تا برای کمونیست های گردآمده پیام بدهند که خلق افغانستان، زنان قهرمانی در مبارزه علیه استعمار داشته اند که به حق «برای دختران جوان اروپائی خیلی هیجان انگیز» بوده و یا این که تبلیغ برای ملالی میوند «همان سمارق ناسیونالیزم خوانین و ملاکین ملت پشتون» است «که در چمن "چپ مترقی" روئیده...» است و ایشان ما را متهم به آن می کنند؟ «شورشی ها» ناگزیر هستند یکی را انتخاب کنند.

وقتی «شورش»، لندی ملالی میوند را در نشستی دکلمه می کند که کمونیست ها از کشورهای مختلف در آن حضور دارند، آیا اجازه داریم بگوئیم که «رهر گر انامیه» «شورش» «در قبال اینکه چه کسی به چه طبقات تعلق دارد و چه کار را انجام داده است، احساس مسئولیت نمیکند» که «این رویونیوزم است. نفی تعلقات طبقاتی اعمال سیاسی افراد مشخص ترین تبارز رویونیوزم است»؟ آیا حق داریم بگوئیم که «شورش» با تبلیغ برای ملالی میوند «هیچ هراسی ندارد که افکارش در محراق پوز خند تمسخر آمیز» کمونیست های شرکت کننده قرار خواهد گرفت؟؟!

اگر بیچاره های «مائویست» ما را به خاطر این که جایی از «ملالی میوندی» در کنار دیگران نام برده ایم، متهم به «نفی تعلق طبقاتی شخصیت» می کنند و می نویسند که «آیا برای این سازمان تفاوتی بین قهرمانانان استثمارشوندگان و غیراستثمارشوندگان وجود دارد؟ نه. خود مقایسه کنید! ملالی سراینده لندی و عبدالرحمن محمودی فقید! ملالی و برتولت برشت! ملالی و ناظم حکمت! ملالی و غلام محمدغبار مورخ بزرگ افغانستان! چه چیزی ملالی میوندی با عبدالرحمن محمودی فقید و غبار مورخ خردمند کشور قابل مقایسه است؟» ما متقابلاً از عالی جنابان و مفکران «تعلق طبقاتی» می پرسیم: چه چیز «یوگون» با «حزب کمونیست چین» قابل مقایسه است؟ که مائوتسه دون از آن در جلسه اختتامیه هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین با این ادبیات نقل می کند: «یوگون پس از رد نظر نادرست جی سو، بدون کوچکترین تزلزلی هر روز همچنان به کوه کنی ادامه داد. سرانجام خداوند بر سر رحم آمد و دو فرشته به زمین فرستاد که آن دو کوه را به دوش گرفتند و به جای دیگر حمل کردند. در حال حاضر بر گرده خلق چین دو کوه عظیم سنگینی می کند که یکی از آنها امپریالیزم و دیگری فنودالیزم نام دارد. حزب کمونیست چین دیرباز است که مصمم به از جا کندن این دو کوه گردیده. ما باید پیگیر باشیم، ما باید به طور خستگی ناپذیر کار کنیم، ما دل خدا را هم به دست خواهیم آورد. ولی این خدا کس دیگری جز توده های وسیع مردم چین نیست.»

چرا مائوتسه دون در مقابل کمونیست های انقلابی چین که «شورشی ها» به بند بوت سرباز عادی آنان هم نمی رسند، از «یوگون»، از «رحم خدا» و «دو فرشته» صحبت می کند، تا ثابت بسازد که با پشتکار و قاطعیت و تصمیم و با توده های وسیع میلیونی می توان به پیروزی رسید؟ چرا او برای این همه کمونیست ده ها نقل قول مارکس، انگلس، لنین و ستالین را قطار نکرده است و از «یوگونی» صحبت می کند که به «رحم خداوند» و «فرشته ها» باور دارد؟ آیا او نمی توانست ده ها، چه که صدها نمونه از کارل مارکس، انگلس، لنین و ستالین بیاورد تا نشان بدهد که چگونه آنان کوه ها را از پیش روی خود برداشتند؟ وقتی او پیش کمونیست های انقلابی، آنهم در بزرگترین جلسه کمونیست ها که مطمئناً با عکس های مارکس، انگلس، لنین و ستالین مزین بوده، از «یوگون»، مردی که ایده آلیست و به ماوراءالطبیعه باور داشته، صحبت می کند، آیا به «نفی تعلق طبقاتی شخصیت» می پردازد؟ «مائویست ها»ی ما فقط شنیده اند که علی آباد شهر است!!!

ادامه دارد.